



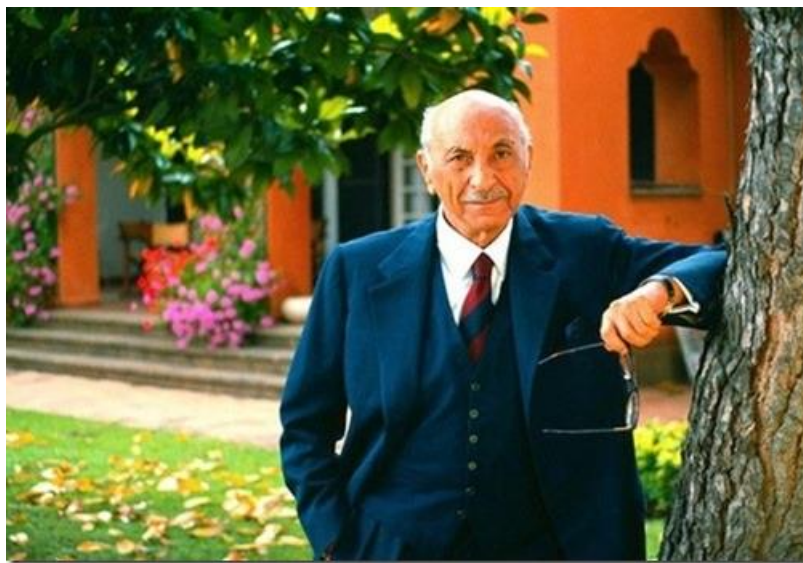
۲۰۱۷/۰۷/۲۳



احسان الله مایار

راد مردی که به خاک و ملت افغان خود وفا دار بود

به مناسبت دهمین سال وفات اعلیحضرت محمد ظاهر شاه



آخرین پادشاه افغانستان که در طول زمامداری شان المتوکل علی الله محمد ظاهر شاه نامیده می شدند در غیاب شان از میهن با کودتایی از یک کشور آرام و در راه تکوین نظام نوین بر مبنای دموکراسی خلع گردیدند و از ماه جولائی ۱۹۷۳ تا ماه اگست ۲۰۰۲م در شهر روم پایتخت ایتالیه در تبعید زندگی می کردند.

در طول این مدت با پیمودن نشیب و فراز های زندگی مناعت شخصیت شان را از دست نداده و تا زمانیکه وطن ما با کودتائی توسط فرزندان نا خلف افغان و هجوم و اشغال قوای شوروی قرار نگرفت در گوشه ای از شهر روم با اعضای خانواده خود بدون از سر و صدا زندگی می کردند. لیک آوانیکه وطن ما توسط یک تعداد از اشخاص گمراه و به نام تعلیم یافته و روشنفکر افغان نما با رهنمائی و همکاری سیاستمداران شوروی و توسط قوای نظامی همان کشور ما اشغال گردید، تا ساعتیکه به میهن ابائی شان بر گشتند برای آزادی وطن محبوب شان با همکاری بزرگان افغان وطن دوست و آزادیخواه جامعه افغانی مبارزه کردند و سال های اخیر زندگی شان را در وطن خود سپری نمودند.

دوران پادشاهی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در یک کشور فقیر و محاط به خشکه با عواید ملی قلیل با وجود کمبودی های بیشمار دوران نیکو و خجسته ای بود که در اواخر قرن بیستم از بین رفت و تا امروز که در دوم دهه قرن بیست و یکم زندگی میکنیم روز آرام و راحتی را ملت افغان سپری ننموده است.

دانشمند سرشناس افغانی جناب سید هاشم سدید که به تأریخ ۲۰۱۷/۷/۲۰ زیر عنوان "مصیبت ها ریشه در تاریخ دارند، خلق الساعه نیستند!" در سایت افغان جرمن آنلاین نشر گردیده می نگارد:

"آرام ترین دوران تاریخی، از نظر حکومت داری، چهل سال حکومت مرحوم محمد ظاهر خان بوده است. در این دوران، طوریکه تاریخ و شاهدان عینی و زنده شهادت می دهند، نه آن کشمکش های گذشته میان خوانین و سران اقوام برای رسیدن به قدرت وجود داشته است و نه آن فشار های قدرت های همسایه و منطقه و جهان، مانند آن چه در دوران رقابت های انگلیس و روسیه تزاری و ایران در گذشته بر سر افغانستان موجود بود احساس می شد".

برای اینکه با طرز دید و فلسفه زندگی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه آشنائی پیدا کنیم مراجعه می کنیم به مصاحبه اعلیحضرت شان با نماینده بی بی سی، خانم مینه بکتاش که به روز ۲ سپتامبر سال ۲۰۰۵ م در حرمسرای ارگ شاهی افغانستان ارزانی فرموده اند.

سؤال های خانم بکتاش را کنار می گزاریم صرف بُرش های از جواب های اعلیحضرت را که مبین تفکر شان می باشند از نظر خوانندگان می گزرانیم:

اعلیحضرت چنین ارشاد می نمایند:

"... بعد در سن ۱۴ سالگی با پدرم به فرانسه رفتم. در این سفر هر چیزی را که می دیدم برایم دنیای نو و تازه بود. پدرم سفیر بود و در آنجا یک خانم به نام مادام ویلا وظیفه داشت که برای خانواده های سفیر، به حیث یک راهنما کار کند.



مادام ویلا به من گفت که یک وکیل شورای فرانسه را می شناسد و من اگر با خانواده او زندگی کنم بزودی زبان فرانسه را یاد خواهم گرفت. برایم بسیار فایده کرد. در آنجا با دموکراسی عادت گرفتم.

من در آن خانواده رفت و آمد داشتم و به شورا می رفتم و بحث و جدلهای شورا را می دیدم و از همانجا یک مفکوره دموکراسی را به چشم می دیدم و همین بود که برای من هر نوع شکلی دیگری (از حکومت) قابل قبول نبود."

اعلیحضرت محمد ظاهر شاه حین مصاحبه با خانم مینه بکتاش

"... افغانستان کشوری بود که در آغوشش زندگی کردیم و ازش ممنون بودیم، هستیم و خواهیم بود." (از قسمت اول مصاحبه)

"... من هیچ وقت از خواستن رای و فکر مردم دریغ نکرده ام، این را مفید می دانستم. من این گونه نبودم که بگویم "ضرورت ندارم" من می گفتم: "به هر چیز ضرورت دارم." (از قسمت دوم مصاحبه)

"... امریکا در آن وقت نه بالای افغانستان اعتبار داشت و نه ضرورت. سیاست آن زمان امریکا متوجه این مسایل نبود. یک زمان رسید که موضوع شوروری اهمیت پیدا کرد. سرحد شوروی و افغانستان برای امریکا و

بسیاری کشورهای دیگر مهم شد. در آن وقت امریکا نه تنها بخاطر ما بلکه از خاطر ستراتیژی مجموع جهان، ضرورت داشت که یک افغانستان دوست را با خود داشته باشد."



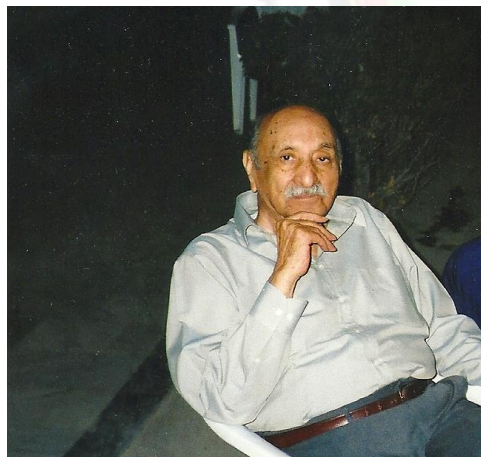
"... خوب، روزهای مشکل را در هر زمان هر کس می گذراند. اما باید این قناعت حاصل شود که در برابر مصیبت مقاومت داشته باشیم. آدم باید فکر نکند که زندگی همیشه یکسان است و بر اساس این یکسانی، زندگی خود را استوار کند.

بعضی ها هستند که از چوکی خود پایین نمی شوند، اما من می توانستم از چوکی خود پایین شوم. یک فرد غریب بودم، غربت را دیده بودم، با فقر آشنایی داشتم. من شهزاده بزرگ

نشده بودم، پسر سپهسالاری بودم که هیچ وقت در خانه نبود و زندگی اش وقف مردم بود." در سؤال بعدی خانم بکتاش در یک مطلب مهم تماس می گیرد، لذا متن سؤال وی را نیز از نظر خوانندگان می گزرانم. خانم بکتاش می گوید که :
"می گویند که پادشاه ایران به شما پیشنهاد کرده بود که در برگشت به افغانستان و احیای سلطنت شما را کمک کند؟"

در جواب اعلیحضرت می گویند:

" از نظر من این کمک بسیار خطرناک بود. من هیچ وقت نخواستم که به کمک دیگران به کشور خود برگردم.



اگر چنین هم می شد، برای من ننگ بود. اگر مردم من مرا قبول هم می کردند، خودم قبول نمی کردم. من هیچگاهی میان خود و مردم واسطه را قبول نکردم. این برای اطمینانی است که نسبت به محبت مردم دارم."

در قسمت چهارم و در اختتام آن می گویند:

"من از خاطر سن و موقع خدمت خود (فرصتی که برای خدمت پیش آمده بود) نمی توانستم معطل کنم و راستی که هیچ هوسی برای باقی ماندن من در بیرون (از کشور) باقی نمانده بود. تنها می فهمیدم که وقت زیادی ندارم باید خدمت

آخری را انجام دهم و بعد در وطن خود و در خاک خود بروم. همین مرا واداشت که آخرین روزهای خود را در افغانستان باشم." ختم مصاحبه.

عکس بالا تقریباً یک سال قبل از رحلت شان به دیار ابدی در حرمسرای ارگ کابل گرفته شده است. اعلیحضرت بعد از طی نمودن یک زندگی خارق العاده با نشیب و فراز های که خود می تواند انتباه دهنده در زندگی برای نسل های آینده باشد این جهان را ترک گفتند و با آخرین نفس خود از هوای آن خاک و مردم ایکه به آن عشق داشتند این جهان را با سرافرازی ترک کردند.

روح شان شاد و جنت برین مکان شان